



یونان

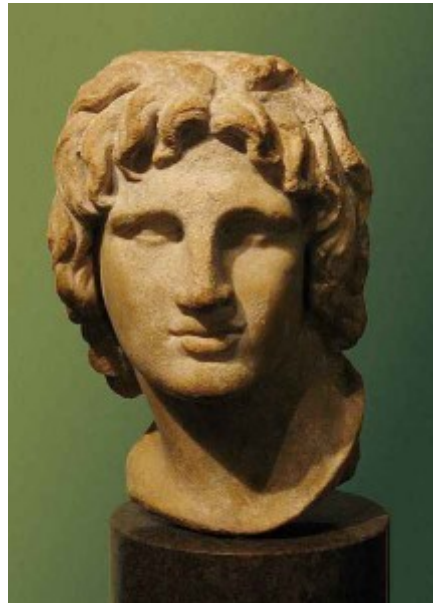
اسکندر و پارسیان

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۱۱ مرداد ۱۳۹۱ ۹۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

اسکندر مقدونی اسکندری که در تمام ادوار تاریخ با نام و خاطره‌ی بد از او یاد می‌شود زمانی که برای کشور گشائی وارد ایران شد، پس از مشاهده‌ی علم و فرهنگ و نحوه‌ی برخورد دوستانه‌ی دربار هخامنشی با مردمان زیر دست در ایران و برتری آن نسبت به این مقوله در مقدونیه آنچنان تحت تاثیر قرار گرفت که تقریباً در مدت حضور چندین ساله در ایران هیچگاه با هیچ ایرانی و سردار و هیچ یک از افراد خانواده‌ی سلطنتی رفتاری غیر معقول انجام نداد و حتی این احترام بعد از تغییر در شخصیت وی و پیدایش خوی وحشیگری نیز ادامه پیدا کرد. اس



اسکندر مقدونی

اسکندري که در تمام ادوار تاریخ با نام و خاطره ي بد از او یاد مي شود زماني که براي کشور گشائي وارد ایران شد، پس از مشاهده ي علم و فرهنگ و نحوه ي برخورد دوستانه ي دربار هخامنشي با مردمان زیر دست در ایران و برتري آن نسبت به این مقوله در مقدونيه آنچنان تحت تاثیر قرار گرفت که

تقریبا در مدت حضور چندین ساله در ایران هیچگاه با هیچ ایرانی و سردار و هیچ يك از افراد خانواده ي سلطنتي رفتاري غیر معقول انجام نداد و حتي این احترام بعد از تغییر در شخصیت وي و پیدایش خوي وحشیگري نیز ادامه پیدا کرد.

اسکندر یکی از شاگردان خوب ارسطو بود. و احترام خاصی برای این دانشمند قائل بود، اسکندر در تمام مدت حضورش در ایران تنها از خواندن نامه ي دو نفر ابراز شادمانی مي کرد یکی از آنها ارسطو استاد وي و دیگری آنتي پاتر حکمران نظامي مقدونيه که بعد از عزیمت اسکندر حکمراني آن کشور را به عهده داشت.

اما در زمان حضورش در ایران به نکاتي پی برد که در ادامه در این مورد نیز صحبت به میان خواهد آمد. در این جا قصد دارم به بیان پاره اي از شگفتي هايي که اسکندر در ورودش به ایران با آنها مواجه شد بپردازم:

...

اسکندر همواره به سردارانش مي گفت که مشرق زمین با مقدونيه تفاوت بسیار دارد، در مقدونيه زماني که از حدود

شهرها می گذریم وارد منطقه ی وحشیان شده و در اینجا هر قدر در داخل اراضی پیش روی کنیم شهر و قریه دیده می شود که بعضی از آنها قدمت چند صد ساله دارند. اسکندر اعتقاد داشت که ایرانیان چون در اینجا زندگی کرده و محیط غم بار مقدونیه را ندیده اند قدر مملکت خود را نمی دانند. از نظر او این خاک زیباترین خاکی بود که خداوند نبوغ به نوع بشر عطا نموده بود. وی همچنین به زندگی در سرزمین پارس علاقه ی بسیار نشان می داد. در آن زمان ایرانیان برای ساخت منازل خویش از آهکی استفاده می کردند که آن را از کوه تحصیل می کردند.

سرداران اسکندر ابراز می داشتند که زمانی که در مقدونیه بودند آنجا را مملکتی عظیم می دانستند اما اینک هر ولایت از ایران خود یک مقدونیه به شمار می رود و در نظر آنها ایرانیان وطن پرست ترین ملل جهان بودند. صنعت در ایرن بسیار مورد توجه آنها واقع شده بود. دیدن سدها و چرخ های مخصوصی که آنها را از رودخانه ها به مزارع پیوند می داد و کانال های حفر شده اسکندر را متعجب ساخته بود. این تعجب راجع به بابل نیز وجود داشت ، مهندسی ساختمانهای چندین طبقه جهت استفاده در فصل گرما که هوای خنک را به داخل ساختمان هدایت می کرد همه و همه موجبات شگفتی وی را فراهم نموده بود. ارسطو به اسکندر راجع به بین النهرین و منابع طبیعی و حیاتی آن بسیار گفته بود اما در نظر اسکندر، ارسطو در این زمینه کمتر از آنچه که در واقع وجود داشت می دانست. اسکندر از این جهت نیز بسیار در شگفت بود که در ایران که جزو مناطق خشک و بی آب محسوب می شود چگونه به این میزان آبادانی وجود دارد. و مزارع بدون بارندگی آبیاری می شود، پاسخ ایرانیان در مقابل این موضع این بود: مواهبی که خداوند به بشر عطا نموده و همه ی عناصر پاک طبیعت باید مورد استفاده قرار گیرند تا سبب سعادت انسان در همه ی ادوار گردند. ایرانیان آن زمان مسئله ی آبیاری را توسط کاریز و چاه انجام می دادند که در نظر اسکندر امری شگفت آور بود. جالبتر از همه ی مسائل که موجبات شگفتی من را نیز فراهم می نماید آن است که در آن زمان ایرانیان آب مورد استفاده برای زمانی که بارندگی نبود را به وسیله ی احداث دریاچه های مصنوعی فراهم میکردند. در سرزمین ایران آن زمان زراعت به نسبت زمان خود کاملاً پیش رفته بود زیرا در ایران این کار توسط حیوانات از قبیل گاوها و گاو آهن انجام می شد در حالی که در سرزمین اسکندر این کار همچنان توسط نیروی انسانی انجام می شد. اسکندر در زمان اقامت در ایران با منجمین همنشین میشد و از این مجالس استفاده می کرد وی از ایرانیان در مورد ستارگان پرسش هایی می نمود، مثلاً راجع به این که آیا ایرانیان به دخالت ستارگان در سرنوشت انسانها اعتقاد دارند یا نه؟ پاسخ ایرانیان به این پرسش منفی بود و برای ستارگان چنین قدرتی قائل نبودند و آنها را دخیل در سرنوشت انسانها نمی دانستند، اما اسکندر ابراز می داشت که در سرزمین وی چنین اعتقاداتی وجود دارد. اسکندر در طول حضورش در ایران نامه ای به ارسطو نوشت و از وی درخواست کرد که به ایران سفر کند و چیز های دیدنی را ببیند و شنیدنی ها را بشنود و اگر خود نمی تواند بیاید شاگرد خویش را به ایران بفرستد.

ارسطو در جواب نوشت: من نمی توانم بیایم ولی برادرزاده ی خویش ((کالیس تنس)) را فرستادم. هارولد لمب نویسنده ی کتاب قدم به قدم با اسکندر در کشور ایران می گوید: ((اشتباهی که مورخین می نمایند این است که تصور می کنند که حمله ی اسکندر به ایران حمله ی یک ملت متمدن به یک ملت نیمه متمدن بوده است، این اشتباه باید تصحیح شود و همه بدانند که ملت مقدونیه در قبال ایرانیان یک ملت تقریباً وحشی محسوب می شدند و ایرانیان در آن عصر از متمدن ترین ملل جهان بودند.)) همچنین می گوید: مقدونی ها فقط دو چیز می دانستند، یکی جنگ و دیگری نوعی زراعت بدوی، که جز گندم و جو و انواع خاصی از درختان چیز دیگری نمی توانستند

بکارند، زمانی که وارد ایران شدند و وضع ملت ایران را دیدند و مزارع، باغها، سیستم آبیاری ایرانیها و قنوات را مشاهده نمودند و آداب و رسوم و علم و فرهنگ و البسه ی در خور ایرانیان را دیدند در یافتند که بسیار از ایرانیها عقب هستند. مقدونی ها گاه آنقدر در استفاده از طبیعت افراط می ورزیدند که بیمار می شدند. اسکندر تا زمانی که بر ایران فاتح نگشته بود غروری نداشت، اما مورخین می گویند که پس از فتح ایران به این دلیل که توانسته بود بر چنان ملتی با چنان فرهنگی غلبه پیدا کند، مغرور شد... ارسطو همچنان که گفته شد برادرزاده ی خود ((کالیس تنس)) را با یک نامه به همراه یکی از فلاسفه ی زمان ((آناخارکوس)) به ایران فرستاد. نامه ای که ارسطو برای اسکندر نوشته بود نامه ای بود علمی که در آن بحث از ماوراءالطبیعه می شدو یونانیان ما وراءالطبیعه را با نام ((متا فیزیک)) می خواندند، باید دانست که ارسطو در دو علم بصیر بود، یکی ((فیزیک)) یعنی علوم طبیعی و دیگری در ((متا فیزیک)) یعنی علوم ما وراءالطبیعه. مقصود از علوم طبیعی که ارسطو در آن استاد بود، عبارت است از: علم فیزیک (علم اشیاء) و علم شیمی (خواص باطنی اشیاء) و جانور شناسی و گیاه شناسی و زمین شناسی و غیره. مقصود از علوم ماوراءالطبیعه عبارت است از شناسائی روح که علمی است که با مقیاس ها و معلومات علمی عادی نمی توان بدن پی برد. هم چنین شناسایی خالق هستی نیز جزء علوم ماوراءالطبیعه است. بعد از پنج سال اقامت در ایران نامه ی ارسطو به اسکندری رسیده بود که در حال حاضر به طور کلی تغییر کرده بود چیزهایی دیده و شنیده بود که ارسطو از هیچکدام آنها اطلاعی نداشت. مثلاً اسکندر می دانست که روح ارسطو از چیزهایی مثل آنقوزه و یا کتیرا خبر ندارد و حتی تصویری هم نسبت به این چیزها ندارد. و حتی نمی داند، گورخر چه نوع حیوانی است و ... پنج سال قبل اسکندر بسیار علاقه داشت که از اخبار کیسه (دانشگاه آن زمان در مقدونیه) بداند، اما هم اکنون پس از پنج سال آن قدر مطالب جالب توجه از دانشمندان شرق شنیده بود که گفتگوی کیسه در نظرش مبتذل جلوه می نمود. حتی پس از رویت زیبایی شرق مفهوم زیبایی گذشته در نظرش متزلزل شده بود. و آنچه از نظر ارسطو زیبایی محسوب می شد برای وی مفهومی نداشت. حال پس از پنج سال نامه ای علمی برای اسکندر از جانب ارسطو رسیده بود، و در نامه بحثی طولانی در خصوص ((حرکت در آورنده ی دائمی خود که حرکت ندارد)) یا ((محرك دائمی بدون حرکت)) کرده بود. مطلب که هنوز پس از بیست و اندی قرن هنوز بین علما مورد بحث است که آیا ممکن است که محرکی موجود باشد که خود فاقد حرکت باشد.

این مسئله یکی از آن مسائلی بود که فلسفه ی ارسطو به دنبال آن بود. اسکندر پنج سال از فلسفه دور بود و به دلیل دیدن علم ملموس در ایران، ذوق وی تغییر کرده بود به همین جهت چیزی از این نامه سر در نیاورد و در جواب ارسطو نوشت: ((نامه ای که شما نوشته اید به نظر می رسد که فقط در خور فهم خواص است و پس از این نامه ها و رساله های خود را به گونه ای بنویسید که همه ی مردم بتوانند از آن بهره ببرند.))

کالیس تنس برای وی از مقدونیه اخباری آورده بود که مهمترین آنها از نظر من این است که به دلیل اوضاع بد جامعه آن زمان مقدونیه و وجود ثروت و علوم و فرهنگ غنی در ایران و به طور کلی مشرق زمین سبب شده که یونانیان تصمیم به مهاجرت به این نقاط بگیرند. کالیس تنس برادرزاده ی ارسطو جزو فلاسفه ای بود که آنها را سوفیست یعنی سوفسطایی می خواندند. ای گونه فلاسفه اشخاصی بودند که اعتدال طبیعی را مضمن سعادت می دانستند. اما این کلمه به مرور زمان تغییرمعنی پیدا کرده و به معنی منفی بافی در آمده است. به هر شکل کالیس تنس هم از دیدن هر چیزی ابراز شگفتی می نمود.

به هر شکل دوران سپری شد و اسکندر پس از فتوحات و وحشی گری هایی که در خاکهای مختلف انجام داد قصد بازگشت به مقدونیه را نمود ، وی در مسیر بازگشت به مقدونیه در بابل در گذشت و هیچگاه نتوانست به آرزوی خود برسد و همچون کورش يك امپراطوري تشكيل دهد که همه در آن احساس آزادي و استقلال داشته باشند. اما یکی از فوایدی که این سفر ها برای اسکندریان داشت این بود که علوم بسیاری از قبیل گیاه شناسی، نجوم، سد سازی و مهندسی و... و همچنین فرهنگ بسیار غنی را به همراه خود به سرزمینشان بردند.

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «اسکندر و پارسیان»، پارسیان دژ، ۱۳۹۱.

خواندن مقاله و پیوست های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://www.parsiandej.ir/articles/1184/pdf/اسکندر-و-پارسیان.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۴ آبان ۱۳۹۹